

میرزا ان کلمات عربی و فارسی است و کلمات را بدین
 هر دو زبان

نهند و انرا

نهند و انرا

نهند و انرا

فاء الفعل

في باشد را ام را ام

الفعل مع ام للفعل

الفعل ثانی

و هر حرف که قبل

آن فعل که به حرف

یا و الی غیر این است

اینست

چنانچه یک

	۱۱۶۸۳
کتابخانه مجلس کتاب حرف عربی	شماره قفسه
شماره ثبت کتاب ۸۷۷۴۷	موضوع

در این کتاب

میرزا ان کلمات عرب ف خ ل است و کلمات را بدین
 حروف بنجد مقابل حروف اول از کلمه فائند و انرا عین
 الفعل گویند مقابل حرف دوم از کلمه ع نهند و انرا عین
 الفعل گویند مقابل حرف سیم از کلمه رام نهند و انرا لام
 الفعل گویند چون کتب بروزن فعل کاف فاء الفعل تاء
 عین الفعل با و لام الفعل و اگر کلمه چهار حرف باشد رام را کمر
 کند چون درج بروزن فعلل دال فاء الفعل ح لام الفعل
 2 عین الفعل و لام الفعل اول ج رام الفعل ثانی

(درس چهارم)

هر حرفی که مقابل فاء عین رام باشد اصلا بود و هر حرفی که مقابل
 این حروف نباشد زائد بود چون کتب بروزن فعل که همه حرف
 وی اصلا الیت چون یکت بروزن فعلی که با و الیت زائد است
 چون کاتب بروزن بر فاعلی که الف الیت زائد است و هر
 حرفی که زائد نیست بر فاعلی که الف الیت زائد است

(درس پنجم)



اسم را سه بن است ثلاثا رباع خماسی و هر یک از این
 که بن بر دو وجه است مجرد و مزید فیه مجرد یعنی که به صرف
 وی اصلا باشد و مزید فیه که در او حروف زائد باشد
 فعل را دو بن است ثلاثا رباع و هر یک از آن دو بن
 بر دو وجه است مجرد و مزید فیه

(درس ششم)

اسم ثلاثا مجرد را ده صیغه است چون

- | | | |
|---------|-----------------|-----------|
| (۱) فلس | بول ملک بشر | میزان فعل |
| (۲) فرن | اب | میزان فعل |
| (۳) کف | ش | میزان فعل |
| (۴) عضد | بازو | میزان فعل |
| (۵) حشر | مکعبه | میزان فعل |
| (۶) غل | انگور | میزان فعل |
| (۷) ابل | شتر | میزان فعل |
| (۸) قفل | اسم که در امیده | میزان فعل |
| (۹) صرد | برج | میزان فعل |
| (۱۰) قن | کون | میزان فعل |

اسم ثلاثا مزید فیه بیست و یک است

(درس هفتم)

اسم رباع مجرد را پنج صیغه است

- | | |
|----------|----------|
| (۱) حعفر | جوی کوک |
| (۲) درام | درم |
| (۳) ربیع | ارایش |
| (۴) برسن | وزنیت |
| (۵) قطر | قطعه چکب |

اسم رباع مزید فیه بیست و یک است

(درس هشتم)

اسم خماسی مجرد را چهار صیغه است

- | | | |
|----------|-----------------|-----------|
| (۱) قرح | شتر قوی | میزان فعل |
| (۲) قذعل | شتر قوی | میزان فعل |
| (۳) جملش | پیره زن | میزان فعل |
| (۴) قرطع | نام ابرو جانوات | میزان فعل |

(درس نهم)

اسم خماسی مزید فیه بیست و یک است

- | | | |
|-------------|------------|-----------|
| (۱) عفر فوط | کریاس | میزان فعل |
| (۲) ضر علی | نیز و باطن | میزان فعل |

میزان فعل
 میزان فعل
 میزان فعل
 میزان فعل
 میزان فعل

(۳) قرطوبس صلب
(۴) قبحری شرفی
(۵) بر قعید نام شهر است

(درس دهم)

فعل ثلثا مجرد در اشق باب است
باب اول
فَعَلَ يُفَعِّلُ جَوْنُ نَصْرٍ يَضُرُّ
باب دوم
فَعَلَ يُفَعِّلُ جَوْنُ ضَرْبٍ يَضْرِبُ
باب سوم
فَعَلَ يُفَعِّلُ جَوْنُ مَنَعَ يَمْنَعُ
باب چهارم
فَعَلَ يُفَعِّلُ جَوْنُ عَلِمَ يَعْلَمُ
باب پنجم
فَعَلَ يُفَعِّلُ جَوْنُ شَرَفَ يَشْرَفُ
باب ششم
فَعَلَ يُفَعِّلُ جَوْنُ حَبَبَ يَحْبِبُ

(درس یازدهم)

شرط اعلیٰ باب سیم است که عین الفعل یا لام ان
مخرج باشد از هر حرف حلق و ان شش است روه غمخ
چون شلی است که از کتیب است و شمع کتیب
و لَمَّ یَلَمُّ و مَنَعَ یَمْنَعُ و عَلِمَ یَعْلَمُ و شَرَفَ یَشْرَفُ و حَبَبَ یَحْبِبُ و

(درس دوازدهم)

فعل ثلثا مزید فیہ راد و از دوه بابت

باب افعال اَفْعَلَ یُفَعِّلُ اَفْعَالًا جَوْنُ اَکْرَمَ
اَکْرَمُ یُکْرِمُ اَکْرَامٌ یعنی گرامی داشتن

باب تعجیل اَفْعَلَ یُفَعِّلُ تَعَجَّلٌ جَوْنُ

صَرَفَ یَصْرِفُ تَصْرِيفًا یعنی گردانیدن

باب مفاعلة فاعل یُفَاعِلُ مَفَاعَلَةً جَوْنُ ضَارِبٍ

یُضَارِبُ مَضَارِبَةً یعنی زد و خورد کردن

و در مانع هر یک از این سه باب یک حرف زائد است

(درس دوازدهم)

باب افعال اَفْعَلَ یُفَعِّلُ اَفْعَالًا

چون اَکْتَسَبَ یُکْتَسِبُ اَکْتِسَابًا با قبول کردن

باب افعال اَفْعَلَ یُفَعِّلُ اَفْعَالًا

چون اَلْفَرَفَ یُفَرِّقُ اَلْفَرَقَ

و اَفْعَلَ یُفَعِّلُ اَفْعَالًا

چون اَفْعَلَ یُفَعِّلُ اَفْعَالًا

تَرَفٌ تَصَرَفٌ تَصَرَّفٌ
 باب تَفَاعُلٌ تَفَاعُلٌ تَفَاعُلٌ
 تَصَارَبٌ تَصَارَبٌ تَصَارَبٌ
 باب اِفْعَالٍ اِفْعَالٌ اِفْعَالٌ
 اَتَمَّرَ اَتَمَّرَ اَتَمَّرَ

درس سیم دهم

باب اِسْتِفْعَالٍ اِسْتَفْعَلُ اِسْتَفْعَلُ
 چون اِسْتَخْرَجَ اِسْتَخْرَجَ اِسْتَخْرَجَ
 باب اِفْعِلَالٍ اِفْعَالٌ اِفْعِلَالٌ
 اَصْلَرُ اِجْبَارُ اِجْبَارُ
 اِفْعَوَالٌ اِفْعَوَالٌ اِفْعَوَالٌ
 اِفْعَوَالٌ اِفْعَوَالٌ اِفْعَوَالٌ
 اِفْعَوَالٌ اِفْعَوَالٌ اِفْعَوَالٌ

درس چهاردهم
 فعل رباعی مجرد را یک باب است
 فعل رباعی مزید فیه راسته باب است
 تَفَعَّلُ تَفَعَّلُ تَفَعَّلُ
 تَدَحَّجُ تَدَحَّجُ تَدَحَّجُ

در ضمنی این باب یک حرف زایده است
 اِفْعِلَالٌ (۱) اِفْعِلَالٌ اِفْعِلَالٌ
 اِجْرَمُ اِجْرَمُ اِجْرَمُ
 اِفْعِلَالٌ (۲) اِفْعِلَالٌ اِفْعِلَالٌ
 اِقْتَرَأَ اِقْتَرَأَ اِقْتَرَأَ

(درس پنجم دهم)

در ضمنی این باب یک حرف زایده است
 اِقْتَرَأَ اِقْتَرَأَ اِقْتَرَأَ

النتیجہ در آخر معنی وی بفارسی تا و لون بدل
 و لون باشد مثل القتل بمعنی کشتن
 و تقر بمعنی یاری کردن و از مصدر رساننده
 مشتق است هشت فعل (ماضی مضارع امری)
 لقی جهدا استفهام تعجب (و هشت اسم اسم
 فاعل اسم مفعول اسم مکان اسم زمان اسم الت
 اسم تفضیل صفت مشبیه صیغه مبالغه

در (درس شانزدهم) است
 ماضی فعلیکه دلالت کند بر معنی که یافت شده است
 در زمان گذشته (چون کتب یعنی نوشت یک مرد

مضارع و در زمان گذشته و ماضی را چهارده صیغه است
 مفرد مغایب
 تنزیه مغایب

جمع مغایب
 جمع مغایب

(۴) کتبت

(۵) کتبنا

(۶) کتبتم

(۷) کتبت

(۸) کتبنا

(۹) کتبتم

(۱۰) کتبت

(۱۱) کتبنا

(۱۲) کتبتم

(۱۳) کتب

(۱۴) کتبنا (در هر وقت)

مفرد مغایب

تنزیه مغایب

جمع مغایب

مفرد مخاطب

تنزیه مخاطب

جمع مخاطب

مفرد مخاطب

تنزیه مخاطب

جمع مخاطب

متکلم و عده

متکلم و عده

متکلم و عده

مضارع و او را مستقل نیز گویند و دلالت کند بر معنی

که یافت شده در زمان حال یا استقبال چون کتب

می نویسید یک مرد در زمان حال

که در این چهار باب مضموم باشد ری ، از برای
چهار کسی است مذكر غایب و جمع مؤنث غایبه
دست (از برای هشت کسی است دو مؤنث غایبه
و شش مذکر و مؤنث حاضر و حاضر و همنه از برای
متکلم و حده (در) از برای متکلم مع الغیر است
(در) سبب است

فعل بر دو نوع بود معلوم و مجهول معلوم
آنکه فاعلش ذکر شود چون گفت زید مجهول
آنکه فاعلش ذکر نشود چون کتب الکتاب معلوم
ماضی و مضارع از تمام ابواب دانسته شد سه مجهول
ماضی آنکه اول حرکت آن ضمه و ما قبل لافر
ان کسور باشد چون نصر و اکرم)

و اگر در اول لان و صلی و یا ن و زانده
باشد حرف را ضمیه و یا نه چون

و الکتب و تُضَرَّف (و اگر بعد فاء الفی باشد قلب بواو
شود چون تُصَوِّر و تُصَوِّر و اُجَوِّر) مجهول
مضارع آنکه اول ان مضموم و ما قبل لافر
ان مفتوح باشد چون تُنِیِّر و یُکْرِم و یُدْفِر و یُبْدِفِر

(در) سبب است یکی

فعل بر دو قسم است لازم و متعدی لازم است
که فعل از فاعل در گذرد و به مفعول بر نرسد
چون (یُحْسِن زید) و متعدی آنکه فعل از
فاعل در گذرد و به مفعول بر نرسد چون

دُفِرَ زید و عُثِرَ و لازم را یکی از سه ضمه

متعدی کنند یا به همنه باب افعال یا بتضعیف

باب تفعیل و یا صرف جمله اول مفعولش در

اورده چون ان کتب زید و در هب زید و عثم

و هب الله بنور

(در رسم بیست و نهم)

هر یک از هروف کلمه وای که الفش منقلب از
واو یا یا باشد مطلقا حرف علت گویند و اگر
کن باشد حرف لبی نیز گویند و اگر حرکت فاقش
ان از جنس خودشان حرف مد نیز گویند که در
هر یک از اسم و فعل که یک حرف یا دو حرف
از این سه حرف بجای هروف اصول ان باشد انرا
معه معتل گویند پس اگر حرف علت بجای فاء باشد انرا معتل
الفاء و مثال خوانند و اوی چون رَوَّعَد و عَدَّ و عَدَّ یا
چون (لَسَّ و لَسَّ) و اگر بجای عین باشد انرا معتل العین
و اجوف گویند و اوی چون (قَوْلٌ و قَوْلٌ) یا
چون (بَاعٌ و بَاعٌ) و اگر بجای لام باشد انرا معتل اللام
و ناقص گویند و اوی چون (وَدَّ و دَاوَدَ) یا
در (مَدَّ و مَدَّ) و اگر بجای فاء و لام باشد انرا الفیف
مصرودی خوانند چون (وَقَّى و وَقَّى) و اگر
بجای عین و لام باشد انرا الفیف مصرودی گویند چون
(طَلَّى و طَلَّوای)

(در رسم بیست و نهم)

هر اسم و فعل که در هروف اصول ان هز و تضعیف
و حرف علت نباشد انرا صیغ و سالم گویند چون
(رَجُلٌ) و هر کایک از هروف اصول ان هز باشد
انرا مسهور خوانند پس اگر هز بکر بجای فاء باشد انرا مسهور
الفاء گویند چون (رَأَى و رَأَى) و اگر بجای عین بود
انرا مسهور العین گویند چون (رَأَى و رَأَى)
و اگر بجای لام باشد انرا مسهور اللام گویند چون (رَأَى و رَأَى)
(در رسم بیست و نهم)
هر اسم و فعلی که حرف اصلی از یک جنس باشد
انرا مضاعف گویند و مضاعف در دو قسم است طرأ
و بقاء مضاعف طرأ آنست که عین الفعل و لام الفعل
ان از یک جنس باشد چون (رَأَى و رَأَى)
اصل مدد و وَاَعَدَّ و وَاَعَدَّ
فاء و لام اول و اول و اول و اول
چون (رَأَى و رَأَى)

لیکنا باید نوشته شوند
 لیکنوا باید نوشته شوند کرده مردان
 لیکتب باید نوشته شود بکزن غایب
 لیکتا باید نوشته شود دوزنان
 لیکنین باید نوشته شوند کرده زنان
 جمع مغایب

مجهول امر متکلم
 لا کتب باید نوشته شود متکلم و حده
 لیکتب باید نوشته شود متکلم مع الغیر
 (در سبب هفتم)

امر حاضر و انرا امر مخاطب نیز گویند و طریقه آن
 امر حاضر و انرا امر مخاطب را که نداء الضمیر است
 و آنرا که بعد از نداء متحرک باشد اینها
 با آنکه در امر حاضر و انرا امر مخاطب را که نداء الضمیر است
 و آنرا که بعد از نداء متحرک باشد اینها

ما بعد نداء ساکن باشد محذو ج بهمه وصل شوند
 اگر بین مضارع مضموم باشد همزه را بوقف
 ان مضموم آرند چون (الکتب) و اگر نه همزه را
 محذور آرند چون (اضرب و اعلم)
 (در سبب ششم)

مثال های امر حاضر بدین تفصیل است و بعد از
 مضارع متحرک
 دخرج لفظ ن میزد
 اصل تدخرج
 دخرجنا لفظ ن میزد و مردان
 اصل تدخرجنا
 دخرجوا لفظ ن میزد کرده مردان
 اصل تدخرجوا
 دخرجی لفظ ن بکزن غایب
 اصل تدخرجی
 دخرجان لفظ ن میزد دوزنان
 اصل تدخرجان

دخرجین لفظ ن میزد کرده زنان
 اصل تدخرجین
 مثال ما بعد حرف مضارع غایب
 اصل تکتب
 اصل تکتبان

اَلْكَيْوُا بوسید کرده مردان
اَلْكُنِي بویس بکزن حاضر
اَلْكُتَا بنوسید روزنان حاضر
اَلْكُتَبُ بنوسید کرده زنان
مَثَلُ مَا بَعْدَ حَرْفِ مَضَارِعَ كُنْ وَهِيَ مَفْتُوحَةٌ
اَعْلَمُ بدان بگرد حاضر
اَعْلَمُ بدانید دو مردان

اَعْلَمُوا بدانید کرده مردان

اَعْلَمِي بدانید بکزن حاضر

اَعْلَمَا بدانید دو زنان

اَعْلَمْنِ بدانید کرده زنان

سَالِ بحد حرف فاعل بیت سالی
اَضْرِبْ بزن بگرد حاضر

اَضْرِبْ بزنید دو مردان
اَضْرِبْ بزنید کرده مردان
اَضْرِبْ بزن بکزن حاضر
اَضْرِبْ بزنید کرده زنان
اَضْرِبْ بزنید دو مردان
اَضْرِبْ بزنید کرده زنان

(در بیت نهم)
امر حاضر در باب افعال همزه ان مضارع است زیرا که
ان همزه وصل نیست همه باب افعال مثل اَلْكُرْمُ
که امر است اَلْكُرْمُ و چون همزه وصل متصل شود
باقبل خود قطع کرد و در لفظ است

چون اَلْكُرْمُ اَعْلَمُ
(در بیت نهم)

[illegible]

بنجم از منفات مصدر نفی است و ان فعلیست که دالت
کند بر نبودن فعل و صیغه نفی بان حاصل شود که (ماوگا)
در اول ماضی و مضارع معلوم و مجهول در آورند و اخر

را تغیر دهند (ماضی)
 مائت لائب
 مائنا لائبنا
 مائون لائبون
 مائت لائب
 مائنا لائبنا
 مائون لائبون
 مائت لائب
 مائنا لائبنا
 مائون لائبون
 مائت لائب
 مائنا لائبنا
 مائون لائبون

(معلوم چر) نہ تھی (مجموع جحد)
 لم یکتب لا یکتب مفر و مغایب لم یکتب لا یکتب
 لم یکتب لا یکتبا غنہ مغایب لم یکتب لا یکتبا
 لم یکتب لا یکتبو جمع مغایب لم یکتبوا لا یکتبو
 لم یکتب لا یکتب مفر و غنہ لم یکتب لا یکتب
 لم یکتب لا یکتبا غنہ مغایب لم یکتب لا یکتب
 لم یکتب لا یکتبی جمع مغایب لم یکتبی لا یکتبی
 لم یکتب لا یکتب مفر و غنہ لم یکتب لا یکتب
 لم یکتب لا یکتبا غنہ مغایب لم یکتب لا یکتب
 لم یکتب لا یکتبو جمع مغایب لم یکتبو لا یکتبو

1870

اَلَمَّا هَلْ كَتَبَا
 لا يا نوشته
 (محول ماضی)
 اَلْتِ هَلْ كَتَبَ
 لا يا نوشته
 اَلْتَا هَلْ كَتَبَا
 لا يا نوشته
 اَلْتُو هَلْ كَتَبُو
 لا يا نوشته
 اَلْتِ هَلْ كَتَبَ
 لا يا نوشته
 اَلْتَا هَلْ كَتَبَا
 لا يا نوشته
 اَلْتَنِ هَلْ كَتَبَنِ
 لا يا نوشته
 اَلْتِبْ هَلْ كَتَبَ
 لا يا نوشته
 اَلْتَا هَلْ كَتَبَا
 لا يا نوشته

اَنْكْتُ هَلْ كَتَبْتِ
 لا يا مینوسیم
 (محول مضارع)
 اَنْكْتُ هَلْ كَتَبْتُ
 لا يا نوشته
 اَنْكْتَانِ هَلْ كَتَبْتَانِ
 لا يا نوشته
 اَنْكْتُونِ هَلْ كَتَبْتُونِ
 لا يا نوشته
 اَنْكْتُ هَلْ كَتَبْتُ
 لا يا نوشته
 اَنْكْتَانِ هَلْ كَتَبْتَانِ
 لا يا نوشته
 اَنْكْتَنِ هَلْ كَتَبْتَنِ
 لا يا نوشته
 اَنْكْتُ هَلْ كَتَبْتُ
 لا يا نوشته
 اَنْكْتَانِ هَلْ كَتَبْتَانِ
 لا يا نوشته

اَلَيْتُمْ هَلْ كُنْتُمْ
 لا يا نوشته
 اَلَيْتُمْ هَلْ كُنْتُمْ
 لا يا نوشته
 اَلَيْتَمَا هَلْ كُنْتَمَا
 لا يا نوشته
 اَلَيْتَنِ هَلْ كُنْتَنِ
 لا يا نوشته
 اَلَيْتْ هَلْ كُنْتُ
 لا يا نوشته
 اَلَيْتَا هَلْ كُنْتَا
 لا يا نوشته

اَلَكْتُونِ هَلْ كُنْتُونِ
 لا يا نوشته
 اَلَكْتَنِ هَلْ كُنْتَنِ
 لا يا نوشته
 اَلَكْتَانِ هَلْ كُنْتَانِ
 لا يا نوشته
 اَلَكْتَنِ هَلْ كُنْتَنِ
 لا يا نوشته
 اَلَكْتُ هَلْ كُنْتُ
 لا يا نوشته
 اَلَكْتَا هَلْ كُنْتَا
 لا يا نوشته

(در سری چهارم)

هستم از مشتقات مصدر فعل تعجب است و آن
 فعلیکه دلالت کند بر عجب و اشنی فعل
 و فعل تعجب را دو صیغه است (ما افعلیم)
 و افعلیما چون ما حسن زیاده ایچی چه چیز
 نیکو کرد و است ز پدر او حسن برید یعنی چه
 نیکو شدن من و فعل تعجب را دو صیغه است

اسم از مشتقات مصدر است و اسم فاعل

کاتب	یکمده نویسنده	نویسنده کان کاتب
کاتبان	دو مردان نویسنده	یکزن نویسنده کاتبه
کاتبون	گروه مردان نویسنده	دو زنان نویسنده کاتبتان
کتاب	نویسنده کان	کوه زنان نویسنده کاتبتک
کاتب	نویسنده کان	نویسنده کان کاتب

و از فعل غیر ثلث مجرد از هر باب بروزن مضارع معلوم این باب بعد از تبدیل صرف مضارع بهیم مضوی و کسر قبل اخرجون

اسم مفعول از فعل ثلث بروزن مضارع معلوم این باب بعد از تبدیل صرف مضارع بهیم مضوی و کسر قبل اخرجون

مکاتب

و از غیر ثلاثی مجرد از هر باب مثل اسم فاعل ان با باشد بکرات که با قبل اخرجون مضارع معلوم این باب بعد از تبدیل صرف مضارع بهیم مضوی و کسر قبل اخرجون

فعل لازم را نه مجهول باشد و نه اسم مفعول مکرانکه فعل مجهول و اسم مفعول را متعدی کند باین قسم که فعل مجهول و اسم مفعول را مفرد مذکر دارند و ضمیر بعد از آن را نسبی و جمع و مؤنث دارند بعد از حرف جر چون

یٰ هب به مفرد مضارع مذکر	نسبی مذکر مخاطب یٰ هب
یٰ هب بهما نسبی مضارع مذکر	جمع مخاطب مذکرین هب
یٰ هب بهم جمع مضارع مذکر	نسبی مخاطب یٰ هب
یٰ هب بهما مفرد مضارع مؤنث	جمع مخاطب مؤنثین هب
یٰ هب بهن نسبی مضارع مؤنث	مفرد مخاطب یٰ هب
یٰ هب بهن جمع مضارع مؤنث	مفرد مخاطب یٰ هب
یٰ هب بهن جمع مضارع مؤنث	مفرد مخاطب یٰ هب

اسم مفعول از فعل ثلث بروزن مضارع معلوم این باب بعد از تبدیل صرف مضارع بهیم مضوی و کسر قبل اخرجون

1875

در حرف می رسد که این حرف نیز در کتب دیگر آمده است و در بعضی کتب

و از غیر ثلاثه مجرد از هر باب بروزن اسم مفعول است
 باب ایه چون **مَرَجَ وَوَمِنَ مَرَجٍ**
 (ان سبب **مَرَجَ** است)
 میرد هم از مشقت مصدر اسم آلت است و اسم است
 اسم است که دلالت کند بر آلتی که بسبب او فعل از ماعل صادر شود
 و مفعول برسد چون **مَرَجَ** (که واسطه است میانه بخار و
 جوب در رسیدن اثر آن باین واسطه آلت بدنه نمی شود مگر از فعل

متعدی و قیاسی بران بر سه وزن آمده یکی (مفعَل)
 بکسر میم و سکون فا و فتح بین دو نیم و مفعَله بابکان
 تا بوزن اول میسر مفعَلان بکسر میم و سکون فا و ویرکنا
 که صیغه است پس اسم آلت نه صیغه باشد
 جَلُّ ل اسم آلت

میران	مفرد	تنیبه	جمع
مَفْعَلٌ	مُفَرَّرٌ	مُفَرَّرٌ	مُفَرَّرٌ
مَفْعَلَةٌ	مُنْفَرَّتٌ	مُنْفَرَّتٌ	مُنْفَرَّتٌ
مُفْعَلَانِ	مُنْفَرَّار	مُنْفَرَّار	مُنْفَرَّار

(درس چهارم)
 چهارم از مشتقات مصدر اسم تفضیل است
 و آن از ثلاثی مجرد و وزن افعَل باشد و اسم تفضیل را
 از مضارع معلوم گیرند چنانچه بنزه مفتوح بجای حرف
 مضارع نهند و بین آنرا مضارع بگردانند اگر مفتوح نباشد
 افضل بوزن افعَل و در آن مضارع را حذف کنند
 افضل بوزن افعَل و در آن مضارع را حذف کنند
 افضل بوزن افعَل و در آن مضارع را حذف کنند

و از غیر ثلاثی مجرد نیاید و از برای ان شرایط است
 که در دور ثانی خواهد آمد آلت و له
 (درس پنجم)

پانزدهم از مشتقات مصدر صفت مشبیه است
 اسم فاعل از ابواب ثلاثی مجرد لازم را صفت
 مشبیه گویند و آن اغلب بر یکی از این بنوده آن آید

میران موزون

- | | | | |
|-----|---------|---------|---------|
| (۱) | فَاعِلٌ | فَاعِلٌ | فَاعِلٌ |
| (۲) | فَعِيلٌ | فَعِيلٌ | فَعِيلٌ |
| (۳) | فَعْلٌ | فَعْلٌ | فَعْلٌ |
| (۴) | فَعْلٌ | فَعْلٌ | فَعْلٌ |
| (۵) | فَعْلٌ | فَعْلٌ | فَعْلٌ |
| (۶) | فَعْلٌ | فَعْلٌ | فَعْلٌ |
| (۷) | فَعْلٌ | فَعْلٌ | فَعْلٌ |

او وجهه دلالت کند بر حذف واو
 و یا در واحد مخاطبه مؤنث اگر قبلش مکسور باشد بیفتد
 زیرا که التقاء ساکنین لازم آید و کسره دلالت کند بر حذف
 ف یا ا اگر قبلش واو مضموم یا ما قبله مکسور نباشد
 و او یا در حذف نکند بلکه واو را ضمه دهند و یا در اکثر
 دهند مثل اخشون و اخشیم (درس چهارم)

مخاطبه	مخاطبه	مخاطبه	مخاطبه
لَا يَكْتَبِينَ	لَا يَكْتَبِينَ	لَا يَكْتَبِينَ	لَا يَكْتَبِينَ
لَا يَكْتَبَانِ	لَا يَكْتَبَانِ	لَا يَكْتَبَانِ	لَا يَكْتَبَانِ
لَا يَكْتَبَانِ	لَا يَكْتَبَانِ	لَا يَكْتَبَانِ	لَا يَكْتَبَانِ

مثال مؤنث که تفعیل در ضمیر مکمل را کتبین لکتابین
 لا یکتبین لا یکتبین لا یکتبین لا یکتبین
 لا یکتبان لا یکتبان لا یکتبان لا یکتبان
 لا یکتبان لا یکتبان لا یکتبان لا یکتبان

بدانکه در هر جا که مؤنث که تفعیل در ضمیر مکمل را کتبین لکتابین

در این مکر در تثنیه و وجهها مؤنث مثال امر غایب
 مؤنثه بنون ناکبه خفیه امر حاضر مؤنثه بنون ناکبه خفیه
 لایکتبین لایکتبین لایکتبین لایکتبین
 نه مؤنثه بنون ناکبه خفیه

لا یکتبین لا یکتبین لا یکتبین لا یکتبین
 لا یکتبان لا یکتبان لا یکتبان لا یکتبان
 که ما قبل بنون مضموم باشد اگر لام الفعل یا عین الفعل
 افتاده باشد باز آورند چنانکه بیا بدانتم
 (درس چهارم)

مفرد و عد	مؤنث غایب	مؤنث عایبه	مخاطبه مکر	مخاطبه مکر
وَعَدَتْ	وَعَدَتْ	وَعَدَتْ	وَعَدَتْ	وَعَدَتْ
وَعَدَتْ	وَعَدَتْ	وَعَدَتْ	وَعَدَتْ	وَعَدَتْ
وَعَدَتْ	وَعَدَتْ	وَعَدَتْ	وَعَدَتْ	وَعَدَتْ

جمع و عد و ا متکلم مع الجمع

مجدول ماضی

اَیَوُتْ	وُتْ	وُتْ	وُتْ
تَیَوُتْ	وُتْ	وُتْ	وُتْ
جَیَوُتْ	وُتْ	وُتْ	وُتْ
وُتْ	وُتْ	وُتْ	وُتْ

مضارع معلوم	مضارع منکر	مضارع مخاطبه	مضارع مخاطبه
تَعْبُدُ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ
تَعْبُدَانِ	تَعْبُدَانِ	تَعْبُدَانِ	تَعْبُدَانِ
تَعْبُدُونَ	تَعْبُدُونَ	تَعْبُدُونَ	تَعْبُدُونَ

(درس چهارم)

و اما سخن که پیش از آن حرف مضارع است مضمره و بعد از آن کس باشد حذف شود چنانکه در مضارع معلوم حذف شده است از هر مضارع مثل که و او حذف شود اگر مضارع آن بر وزن و فعل مجزوف باشد چون (وَعْبُدُ) کسر و او را باقی بماند دهند و او را حذف کنند و نه مصدری عوض آن در آخر زیاده کنند و عِدَّةً گویند بر وزن فاعله مجهول

مجهول مضارع	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ
مَیَوُتْ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ
تَیَوُتْ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ
جَیَوُتْ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ

(درس پنجم)

مضارع معلوم لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ
مضارع منکر لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ
مضارع مخاطبه لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ
مضارع مخاطبه لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ

مَیَوُتْ	لِیَوُتْ	لِیَوُتْ	لِیَوُتْ
تَیَوُتْ	لِیَوُتْ	لِیَوُتْ	لِیَوُتْ
جَیَوُتْ	لِیَوُتْ	لِیَوُتْ	لِیَوُتْ
لِیَوُتْ	لِیَوُتْ	لِیَوُتْ	لِیَوُتْ

مضارع منکر لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ
مضارع منکر لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ
مضارع منکر لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ
مضارع منکر لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ لیَعْبُدُ

و اما سخن که پیش از آن حرف مضارع است مضمره و بعد از آن کس باشد حذف شود چنانکه در مضارع معلوم حذف شده است از هر مضارع مثل که و او حذف شود اگر مضارع آن بر وزن و فعل مجزوف باشد باشد چون (وَعْبُدُ) کسر و او را باقی بماند دهند و او را حذف کنند و نه مصدری عوض آن در آخر زیاده کنند و عِدَّةً گویند بر وزن فاعله مجهول

مجهول مضارع	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ
مَیَوُتْ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ
تَیَوُتْ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ
جَیَوُتْ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ	تَعْبُدُ

(درسی پنجم)

برکه دو وار که یکی فله

محمد بن دراصل و واعد پوره

مغیر بیقراری سے

دس سہ ہزار

خجندی

اور سی پنجاہ روپیہ

وادی چون القوس

م غایب م غایب م غایب م غایب
 م قال م قال م قال م قال
 م قال م قال م قال م قال
 م قال م قال م قال م قال
 م قال م قال م قال م قال

قال در اصل قول بود و او متحرک و قبل مفتوح را
 قلب با الف کرده قال شد هم چنین است تا قلین قلین
 در اصل قلین بود و علی قال گردید تا کن شد التماس
 شد میان الف و ا م الف افتاد قلین شد لفتح قاف فتح
 قاف را بدل به ضمه کردم تا دالت کند که عین الفعل
 محذوفه و او بود است قلین شد و هرگاه عین الفعل در
 اجوف مکرر باشد فا الفعل را بعد از قلب حذف مکرر
 کند تا دلیل باشد بر باب فعل چون خفض که در اصل
 خو فن بود (درس پنجاه و سیم) جدول مضی
 م قیل م قیل م قیل م قیل
 م قیل م قیل م قیل م قیل
 م قیل م قیل م قیل م قیل
 م قیل م قیل م قیل م قیل

قیل در اصل قول بود کسره بر و او ثقیل یا قیل
 و اندر بعد از حرف حرکت یا قیل قول شد
 و او ساکن یا قیل مکسور را قلب با ک کرده قیل شد
 و همچنین است حال تا قلین

قلین در اصل قولین بود کسره بر و او ثقیل بود
 حذف کردند و او با الفاء ساکنین افتاد قلین شد
 و همچنین تا آخر
 در این نه صیغه صورت معلوم و مجهول یکسان
 باشد و در تقدیر مختلف است
 (درس پنجاه و چهارم)

مضارع معلوم مضارع مجهول مضارع معلوم مضارع مجهول
 م یقول م یقول م یقول م یقول
 ت یقولان ت یقولان ت یقولان ت یقولان
 ج یقولوا ج یقولوا ج یقولوا ج یقولوا
 م یقول م یقول م یقول م یقول
 ت یقولان ت یقولان ت یقولان ت یقولان
 ج یقولوا ج یقولوا ج یقولوا ج یقولوا

اصل یقولن و تقنن جمع مؤنث یقولن و تقنن
 بود عمل یقولن کردند التقاء ساکنین شد بود
 میان و اولام و او را حذف کردند یقولن و تقنن
 مجهول مضارع

مضارع	مضارع	مضارع	مضارع
یقولان	تقولان	تقولان	تقولان
تقولان	تقولان	تقولان	تقولان
تقولان	تقولان	تقولان	تقولان
تقولان	تقولان	تقولان	تقولان
تقولان	تقولان	تقولان	تقولان
تقولان	تقولان	تقولان	تقولان
تقولان	تقولان	تقولان	تقولان

اصل یقولان یقولن بود و فتحه و او را الجا قبل دادند
 و او در اصل متحرک ما قبل مفتوحه قلب بالف کردند
 یقولان شد

یقنن و تقنن در اصل یقولن بود عمل یقال
 کردند الف بالتقاء ساکنین افتاد یقنن و تقنن شد
 امر غایب یقولن یقولن یقولن یقولن یقولن

یقنن مضارعش بعد از اعلال یقولن بود لام امر
 در اولش در او ردیم و آخر را جریم کردیم بحدف ضمه
 یقولن شد التقاء ساکنین شد میان و او دلام را واد
 حذف کردند یقولن شد بانه بر این قیاس است

(درس پنجاه پنجم)
 امر حاضر قل قولاً قولاً قلن

قل مضارعش بعد از اعلال تقولن بود ناد که حرف
 مضارع بود حذف کردیم ما بعدش متحرک که ابتدا
 بود کردیم و آخر ساکن کردیم بحدف ضمه قول شد التقاء
 ساکنین شد میان و اولام و او را حذف کردیم
 قل شد و نور رسد که کوی قل در اصل تقولن
 تا و را انداختیم ما بعدش ساکن بود بحدف ضمه
 اصل شدیم بحدف ضمه می فرماید قل قولاً قلن

در اولش در آوریم و آخرش را ساکن کردیم
 و او به التقاء ساکنین افتاد اقل شد با وجود حرکت
 قاف از همزه مستغنی شدیم همزه را انداختیم قل شد
 و هرگاه مؤکد شود بنون تاء نکید و او محذوفه خود کند
 در امر حاضر مؤکد بنون ثقیله کوئی قولن قولان
 قولن قولان قل نان در امر حاضر مؤکد بنون تاء نکید
 خفیفه کوئی قولن قولن قولن جملول امر
 م ليقَلْ | لَتَقُلْ | لَتَقُلْ | لَتَقُلْ
 ت لَيَقَالَا | لَيَقَالَا | لَيَقَالَا | لَيَقَالَا
 ج لَيَقَالُوا | لَيَقَالُنَّ | لَيَقَالُوا | لَيَقَالُنَّ
 ا اَقُلْ | لا اَقُلْ

و همچنین است حال نفی نبی استفهام معلوم
 و مجهول (در پس بجا نهشیم)

بدانکه صورت معلوم و مجهول ماضی با امر حاضر در جمع
 مؤنث یکسان باشد در تقدیر مختلف اصل قلن معلوم
 قولن بود و مجهول قولن بود قلن امر قولن بود
 اسم فاعل قائل قائلان قائلون قائل قول
 قائلت قائله قائلتان قائلات قائلان

قائل در اصل قائل بود و او واقع بود بعد از
 الف رانده قلب بهزه شد قائل شد و همچنین است
 حال باقی قائل جمع در اصل قوله بود کتبه
 و او متحرک ما قبل مفتوح را با الف قلب کردند قائله
 شد اسم مفعول مقول مقولان مقولون تا آخر
 مقول در اصل مقولن بود ضمیه بردا و ثقیل بود
 با قبل دادیم التقاء ساکنین شد میان دو و او
 یک و او با التقاء ساکنین بقیما و مقول شد اسم
 زمان و مکان مقال که در اصل مقول بود و عمل
 يقال کردند مقال شد اسم الت مقول مقوله مقولان

اسم تفضیل اقوال اقوالان اتولون افاوان قولی
قولیان قولیات قولان مانند صیغ است بی تفاوت
(درس بیاه مفتوح)
اجوف یا فی البیع فروضی

ماضی معلوم			
مضایب	مضایب	مضایب	مضایب
م باع	باعت	باعث	باعث
ت باعا	باعا	باعا	باعا
ج باعوا	باعوا	باعوا	باعوا
باع	باع	باع	باع

اصل باع بیع بوده یا متحرک یا قبل مفتوح را ب
مالف کردند باع شد چنین است حال تا یعن
یعن در اصل بیعین بود فعل باع کردند باعن
شد الف التثانیه لکن افتاد یعن شد

صیغه فاعل فعل پس از آن فتح فاعل را بدل بکسر کردند نادان
ت کند بر اینکه عین الفعل باء بوده و او بعن شد همچنین
ناظر

ماضی مجهول			
مضایب	مضایب	مضایب	مضایب
بیع	بیعت	بیعت	بیعت
یعا	یعا	یعا	یعا
بع	بع	بع	بع

در اصل بیع بیع بوده کسر یارا یا قبل دادند

بعد از حذف حرکت ما قبل بیع شد همچنین است حال
ناظر

اصل یعن یعن بود فعل بیع کردند باء بالتثانیه لکن
افتاد یعن شد باقی برای این قیاس
(درس ۸)

مضارع معلوم

مخاطبه	مخاطب	مغایبه	مغایب
يُكَيِّعُ	يُكَيِّعُ	يُكَيِّعُ	يُكَيِّعُ
تُكَيِّعَانِ	تُكَيِّعَانِ	تُكَيِّعَانِ	تُكَيِّعَانِ
يُكَيِّعُونَ	يُكَيِّعُونَ	يُكَيِّعُونَ	يُكَيِّعُونَ
تُكَيِّعْنَ	تُكَيِّعْنَ	تُكَيِّعْنَ	تُكَيِّعْنَ

اصل يكيع يكيع بود كره بار ابا قبل دادند
يكيع شد همچنين است حال ناء آخر و در بيعن و تبعن
پس از انكه عمل يكيع کردند ياء بالتقاء و كنين بيفتاد

مضارع مجهول

مخاطبه	مخاطب	مغایبه	مغایب
يُكَيِّعُ	يُكَيِّعُ	يُكَيِّعُ	يُكَيِّعُ
تُكَيِّعَانِ	تُكَيِّعَانِ	تُكَيِّعَانِ	تُكَيِّعَانِ
يُكَيِّعُونَ	يُكَيِّعُونَ	يُكَيِّعُونَ	يُكَيِّعُونَ
تُكَيِّعْنَ	تُكَيِّعْنَ	تُكَيِّعْنَ	تُكَيِّعْنَ

اصل يباع يباع بود چون يَضْرِبُ فقه بار ابا قبل
دادند ياء در اصل منحرک ، قبل مفتوحه راقب
بالف کردند يباع شد

و در بيعن و تبعن پس از انكه عمل يباع کردند الف
بالتقاء و كنين افتاد امر غایب معلوم امر حاضر معلوم
امر غایب معلوم امر حاضر معلوم

يُكَيِّعُ	يُكَيِّعُ	يُكَيِّعُ	يُكَيِّعُ
تُكَيِّعَانِ	تُكَيِّعَانِ	تُكَيِّعَانِ	تُكَيِّعَانِ
يُكَيِّعُونَ	يُكَيِّعُونَ	يُكَيِّعُونَ	يُكَيِّعُونَ
تُكَيِّعْنَ	تُكَيِّعْنَ	تُكَيِّعْنَ	تُكَيِّعْنَ

يبيع مضارعش بعد از ابدال يكيع بود لام امر در
آمد و آخر را جزم داد ياء بالتقاء و كنين افتاد
ليع شد همچنين است حال لتبع بع بر این قیاس است
که در قل گفته شد

(مجهول آتش)

در درس بیجا نهیم
نهی معلوم لا یُبع الخ جملوا نهی لا یُبْع بجهلش
لفظی ما باع لا باع ما یکبِع لا یُبْع بجهلش
ما بُع لا بُع ما یُبْع لا یُبْع بجهلش
لم یُبْع لا یُبْع لم یُبْع لا یُبْع چون
مؤن تاکید در آخر این افعال در آورند و مفردا
که یاد بین الفعل بحجت التواء ساکنین افتاده بود
برگردد چنانکه در امر حاضر مؤکد بنون تاکید و ضمه
کوئی یُعِن یُعِن یُعِن یُعِن یُعِن
و مؤکد بنون تکید تاکید حقیقه کوئی یُعِن یُعِن یُعِن
صورت منتهیه مجهول

اسم في على
بائع بيع بائع بائعان بائعون

اصل بائع بائع بوده عین الفصل که بعد از الف
فاعل است قلب بهره شد و همچنین است حال بائع و در عبارت
و کلمات بعضی بدون قلب هم آمده است

اسم مفعول مبيع مبيعان مبيعون مبيعه مبيعان
مبيعات مبيع (در اصل مبيوع) بود ضمّه یا را با قبل
دادند و او بالفتا و ساکنین بفتی دپس از ان ضمّه
فال فعل را بحجت مناسبت یا بدل یکسره کسره کرده
مبيع شد اسم از مبيع و مکان مبيع باشد و صورت

باسم مفعول یکسان باشد و در تقدیر مختلف اسم
 آلت مَبْعُوعٌ مَبِيعَةٌ مَبِيعٌ اسم تفضیل اربع اشکال
 اَبِيعُونَ مانند صبح رست با توفیق و ت مَوْثُ بَعِی
 بَعِیَانِ بَعِیَاتِ اصل بَعِی بَعِی بود تَمَمُّه فالفعل
 را بدل بکسر کردند بجهت مناسبت باد

درس اربع

ناقص و اوی الله عا والدة خواندن

ماضی معلوم رَعَت رَعَتْ رَعَا رَعَا
 رَعَا رَعَا رَعَا رَعَا
 رَعَا رَعَا رَعَا رَعَا
 رَعَا رَعَا رَعَا رَعَا
 اصل رَعَا رَعَا بود و او صرف غله متحرک
 قبل مضارع را قلب بالف کردند و عا شد

در اصل رَعَا رَعَا بود و عا کردند و عا شد
 و عا کردند و عا شد

رَعَا شد الف بالتقارب کنین بیفتاد رَعَتْ شد رَعَا
 در اصل رَعَا بود و رَعَا رَعَا شد الف افتاد
 زیرا که تا در اصل ساکن بوده و حرکت تا عا رخی است
 قاعده الف مبدل از لام الفعل را بد و شرط
 بشکل الف نویند اول آنکه لام الفعل و او باشد
 دوم آنکه حرف ستم کلمه باشد چون رَعَا که در اصل
 رَعَا بوده اگر یک از این دو شرط مفقود شود
 بی اثر است چون رَعَا و رَعَا

ماضی مجهول

مغیب	مغایبه	مخاطب	مخاطبه
رَعَى	رَعِيتُ	رَعِيتُ	رَعِيتُ
رَعِیَا	رَعِیَا	رَعِیَا	رَعِیَا
رَعُوا	رَعِینَ	رَعِینَ	رَعِینَ

اصل رَعِی رَعِی بود و عا کردند و عا شد
 و عا کردند و عا شد

قلب بیا شد دُعی شد همچنین است حال دیگر الفاظ
 دُعُوا در اصل دُعُوا بود و او بجهت کسر ماقبل
 قلب بیا شد دُعُوا شد ضمه بر یا ثقیل بود با قبل
 دارند بعد از حرکت ماقبل یا و بالتقاء و کین بفتاد
 اگر عین الفعل ماضی معلوم ناقص کسور باشد چون
 رَضِیَ اَعْلَال او مانند مجهول است

درس ۲ ج ۱

مضارع معلوم

دُعُوا	دُعُوا	دُعُوا	دُعُوا
دُعُوا	دُعُوا	دُعُوا	دُعُوا
دُعُوا	دُعُوا	دُعُوا	دُعُوا
دُعُوا	دُعُوا	دُعُوا	دُعُوا

دُعُوا در اصل دُعُوا بود چون ضمیر بر او
 ثقیل بود و انداختند دُعُوا شد همچنین است حال دُعُوا
 جمع ماضی ناقص کسور در اصل دُعُوا

دُعُوا جمع علی دُعُوا کردند و اولام الفعل بالتقاء
 ساکنین افتاد دُعُوا شد بروزن یَفْعُولَنْ همچنین
 است حال دُعُوا و دُعُوا دُعُوا جمع مؤنث
 بر اصل خود است بروزن یَفْعُولَنْ و تَفْعُولَنْ
 دُعُوا واحد می طیه در اصل دُعُوا بود کسر
 بر او و ثقیل بود با قبل دادند بعد از انداختن
 ضمه ماقبل و او بالتقاء و کین بفتاد دُعُوا
 شد بروزن تَفْعُولَنْ جمع مذکر باد و جمع مؤنث
 در صورت یکسان باشند و در قد بر مختلف
 چه وزن مذکر یَفْعُولَنْ و تَفْعُولَنْ است و وزن مؤنث
 یَفْعُولَنْ و تَفْعُولَنْ

بدانکه در ناقص و اوی در مضارع مفرد گاهی نفی
 در و او رسم کند هرگاه اراده کند تکسیر و مبالغه
 در فعل را مثل انکسر و انکسر و انکسر

یعنی زیاد شکایت برم اندوه غم خود را بوی خدا
و مثل (يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِهِ) یعنی زیاد میخواند بر ایشان
آیاتش را (درسی ۳ بر)

مجول ما فی

مغایب	مغایبه	مخاطب	مخاطبه
يُدْعَا	يُدْعَى	يُدْعَى	يُدْعَى
يُدْعِيَانِ	يُدْعِيَانِ	يُدْعِيَانِ	يُدْعِيَانِ
يُدْعَوْنَ	يُدْعَوْنَ	يُدْعَوْنَ	يُدْعَوْنَ
	يُدْعَى		

و اولام الفعل را در همه صیغه تا مخاطب با کردند
زیرا که دو مرتبه چهارم بود و قبلی هم مضمر نبود
و باینرا بجز تشبیه تا و دو جمع مؤنث در همه صیغه قلب
بالف کردند بجهت متحرک بودن آن و مفتوح بودن
ما قبله آن و الف در دو صیغه جمع مذکر و مک
صیغه مفرد مؤنث و الف و کاف و سین و عین و هاء

بالتف و ساکنین بقیه در مفرد مؤنث و مخاطبه و جمع
مؤنث مخاطبه در صورت یکسان باشد و در تفسیر
مختلف چه وزن مفرد تفعیل و وزن جمع تفعیل
باشد بلکه اگر عینی الفعل مضارع معلوم باشد
مفتوح باشد عمل مجول است کند چون برضا

درسی ۴ بر

امر حاضر

امر غایب

مغایب	مغایبه	مخاطب	مخاطبه
يُدْعُ	يُدْعُ	يُدْعُ	يُدْعُ
يُدْعُوا	يُدْعُوا	يُدْعُوا	يُدْعُوا
يُدْعُونَ	يُدْعُونَ	يُدْعُونَ	يُدْعُونَ
	يُدْعُ		

لام الفعل در مفردات سفید بیفتد

در مجول امر غایب (مجهول امر غایب) و امر حاضر (مجهول امر حاضر)

مغایب	مغایب	مغایب	مغایب
لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع
لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع
لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع
لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع

چون نون ناکید در ایلام الفعل محذوف بود

کنند در مفردات غیار از واحد می طبع
 (امر غایب مؤکد بنون ناکید ثقیله) (امر محذوف مؤکد بنون ناکید ثقیله)
 لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع
 لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع
 لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع
 لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع

(امر غایب محذوف بنون ناکید خفیفه) (امر محذوف مؤکد بنون ناکید خفیفه)
 لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع

مجموع امر مؤکد بنون ناکید ثقیله

مغایب	مغایب	مغایب	مغایب
لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع
لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع
لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع
لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع

مجموع امر مؤکد بنون ناکید خفیفه
 (امر غایب مؤکد بنون ناکید ثقیله) (امر محذوف مؤکد بنون ناکید ثقیله)
 لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع
 لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع
 لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع لَمَّ ع

(در سبب پنجم)

مجموع معلوم

مغایب	مغایب	مغایب	مغایب
لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع
لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع
لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع
لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع	لَمَّ ع

مجموع امر مؤکد بنون ناکید ثقیله

الشفقة م

اسم فاعل درسی و علم

و اعوان بود و او قلب بپاشد و اعوان شد
و اعوان در اصل با اعوان می بود و او

دُعَاۃ دراصل دُعَاۃ بود و او قلب و یا متمم
قبل مفتوح قلب بالف نه چو تنوین حکم نون
ساکنه داشت الف بالتقاء ساکنین لغتاً رَدْعُیْ
دُعَاۃ دراصل دُعَاۃ بود و او متمم قبل مفتوح

یا مجز و دایماند هرگاه نندین در کلمه نهائیه الم
الصلوات علی محمد و آله الطیبین و الطاهرین و الذوات

عَيْكَ وَرَ وَاِئِيكَ و مِثْلُ دَعَايَتْ دَوَارِي در حال
نصب (درسی ۷ ع)

اسم مفعول			
مَدْعُوٌّ	مَدْعُوَّةٌ	مَدْعُوْلٌ	مَدْعُوْلَةٌ
مَدْعُوْرَانِ	مَدْعُوْرَتَانِ	مَدْعُوْلَانِ	مَدْعُوْلَتَانِ
مَدْعُوْدُونَ	مَدْعُوْدَاتٌ	مَدْعُوْلُونَ	مَدْعُوْلَاتٌ

مَدْعُوٌّ در اصل مَدْعُوٌّ بود و او اول را در خانه
ادغام کردند مَدْعُوٌّ در اصل شد و هم چنین است تا آخر
در اسم زمان و مکان

مَدْعُوٌّ مَدْعُوْرَانِ مَدْعُوْرَتَانِ
اصل مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ بود عمل مَدْعُوٌّ کردند و الف بالتقاء
سکنینی افتاد مَدْعُوٌّ شد اصل مَدْعُوْرَانِ مَدْعُوْرَتَانِ بود
و او را بیاء قلب کردند مَدْعُوْرَانِ شد مَدْعُوْرَانِ در اصل
مَدْعُوٌّ بود عمل مَدْعُوٌّ کردند مَدْعُوْرَانِ شد بروزن مضارع
هر کاتسبین نباشد رام و شاف شد و اسم است
مَدْعُوٌّ مَدْعُوْرَانِ مَدْعُوْرَتَانِ مَدْعُوْلَانِ مَدْعُوْلَتَانِ

را بیاء و یاء را با الف قلب کردند الف بالتقاء
سکنینی افتاد مَدْعُوٌّ شد بروزن مضارع
اصل مَدْعُوٌّ بود عمل مَدْعُوٌّ کردند مَدْعُوْرَانِ مَدْعُوْرَتَانِ

در اصل مَدْعُوٌّ بود و او را قلب بیاء و یاء را قلب بهم
کردند مَدْعُوٌّ شد اسم تفضیل اَدْعُوٌّ اَدْعُوْرَانِ اَدْعُوْرَتَانِ
اَدْعُوٌّ اَدْعُوْرَانِ اَدْعُوْرَتَانِ دَعَايَاتٌ دَعَايَاتٌ اصل ادعی
اَدْعُوٌّ بود عمل مَدْعُوٌّ کردند اَدْعُوٌّ شد اَدْعُوْرَانِ در اصل
اَدْعُوْرَانِ بود و او را قلب بیاء کردند اَدْعُوْرَانِ در اصل
اَدْعُوْدُونَ بود و او را قلب بیاء کردند اَدْعُوْمُونَ شد
باء را با الف قلب کردند و الف بالتقاء سکنینی افتاد
اَدْعُوْمُونَ شد اَدْعُوٌّ در اصل اَدْعُوٌّ بود عمل ادع
کردند اَدْعُوٌّ شد اصل دَعَايَاتٌ دَعَايَاتٌ او متحرک
مَقْبُول مضارع را قلب با الف کردند چون تنفین حکم نون
سکنه را داشت الف بالتقاء سکنینی افتاد دَعَايَاتٌ شد

(درسی ۸ ع)
تأنیض مَدْعُوٌّ مَدْعُوْرَانِ مَدْعُوْرَتَانِ مَدْعُوْلَانِ مَدْعُوْلَتَانِ

رَحِي	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ
رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ
رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ
رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ

رَحِي در اصل رَحِي بود باء متحرک ماقبل مضمر
 قلب بالف کردند رَحِي شد رَمُوا در اصل رَمِيُوا
 بود عمل رَحِي کردند رَمُوا شد الف بالتقاء ساکنین
 افتاد رَمُوا شد بروزن فَعُوا رَمَتْ در اصل رَمَيْتَ
 بود بار قلب بالف کردند و الف بالتقاء ساکنین افتاد
 رَمَتْ شد بروزن فَعَتْ رَمَتْ در اصل رَمِيَتْ بود
 باء بالف منقلب شد و الف را انداختند رَمَتْ شد

نحوه و ضمه

رَحِي	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ
رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ
رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ
رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ

رَمُوا در اصل رَمِيُوا بود باء متحرک ماقبل مضمر

قبل دادند باء بالتقاء ساکنین افتاد رَمُوا شد
 بروزن فَعُوا در رس ۹ ع

رَحِي	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ
رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ
رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ
رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ	رَمَيْتَ

رَحِي در اصل رَحِي بود رَضَمَه براء نقل بود حذف
 رَمِيُوا در اصل رَمِيُوا بود هم چنین است رَحِي رَمِيُوا
 رَمِيُوا در اصل رَمِيُوا بود رَضَمَه براء نقل
 بود با قبل دادند باء بالتقاء ساکنین افتاد رَمِيُوا شد
 بروزن فَعُوا در رس ۹ ع موانع بر اصل خود است
 بروزن فَعِلِينَ (رَمِيُوا) در اصل رَمِيُوا بود عمل رَمِيُوا
 کردند رَمِيُوا واحد مخاطبه در اصل رَمِيُوا بود کسره
 براء التقاء بود حذف کردند پس یا عالم الفعل به الاء
 رَمِيُوا در اصل رَمِيُوا بود باء متحرک ماقبل مضمر

جمع مؤنث بر اصل خود است تَفْعَلْنَ مفرد
مخاطب و جمع مؤنث در صورت یکسان است
و در تقدیر مختلف وزن مفرد تَفْعَلْنِ و وزن

مضارع مجهول			
تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ
تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ
تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ
تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ
تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ

و تَفْعَلْنَ جمع مؤنث بر وزن تَفْعَلْنَ است
و تَفْعَلْنَ جمع مؤنث بر وزن تَفْعَلْنَ است
و تَفْعَلْنَ جمع مؤنث بر وزن تَفْعَلْنَ است

و تَفْعَلْنَ جمع مؤنث بر وزن تَفْعَلْنَ است
و تَفْعَلْنَ جمع مؤنث بر وزن تَفْعَلْنَ است
و تَفْعَلْنَ جمع مؤنث بر وزن تَفْعَلْنَ است

افعال بر وزن تَفْعَلْنَ جمع مؤنث بر اصل خود
درست بر وزن تَفْعَلْنَ جمع مؤنث بر اصل
تَفْعَلْنَ بود علی بر وزن تَفْعَلْنَ جمع مؤنث
تَفْعَلْنَ و احدی مخاطبه در اصل تَفْعَلْنَ بود علی
تَفْعَلْنَ کردند و الف بالتقاء ساکنین افتاد
تَفْعَلْنَ تَفْعَلْنَ و احدی مخاطبه و تَفْعَلْنَ جمع
مؤنث در صورت یکسان و در تقدیر مختلف
است تَفْعَلْنَ و احدی مخاطبه بر وزن تَفْعَلْنَ است
و تَفْعَلْنَ جمع مؤنث بر وزن تَفْعَلْنَ است

درس ۹ و ۱۰

امر غایب معلوم	امر حاضر معلوم	امر غایب معلوم	امر حاضر معلوم
تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ
تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ
تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ
تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ
تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلْنَ

امر غایب مجهول
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم

نهی معلوم
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم

به نون تا کید ثقیله
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم

نون تا کید خفیفه

م ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم
 ریرم ریرم ریرم

مجهول نهی ریرم
 نفی فارعی ریرم
 مجهول نفی فارعی ریرم
 مجهول نفی فارعی ریرم

استفهام معلوم
 ارعی هل رعی
 ارعی هل رعی
 ارعی هل رعی

جحد مجهول
 لم ریرم تا کیرم
 لم ریرم تا کیرم
 لم ریرم تا کیرم

تعجب ما کرمیه واریم

درسی

فَاعِلُنَا

د اسم فاعل

دَامَ | فَاغ | دَامِبَةً | فَاغِلَةً
 دَامِبَانِ | فَاغِلَانِ | دَامِبَانِ | فَاغِلَانِ
 دَامُونِ | فَاغُونِ | دَامِبَاتِ | فَاغَلَاتِ
 دَمَاءُ | فَعَالٍ | دَوَامٍ | فَوَاعٍ
 دُمِي | مَعِي | دُمَاهُ | فَعَلَهُ

دَام در اصل رَامِي بود و ضمّه بر ياء ثقیل بود
 انداختند ياء به التقاء ساکنین افتاد رَام شد
 رَامُون در اصل رَامِيُون بود و ضمّه بر ياء ثقیل بود
 انداختند ياء به التقاء ساکنین بود افتاد رَامُون شد
 رَامُون در اصل رَامِيُون بود و ضمّه بر ياء ثقیل بود
 انداختند ياء به التقاء ساکنین بود افتاد رَامُون شد

بود قلب بهزه شد رَامَاهُ شد

رُمِي در اصل رُمِي بود ياء متحرک ما قبل مفتوح
 قلب باله شد و الف به التقاء ساکنین افتاد
 رُمِي شد

رَمَاهُ در اصل رَمِيَهُ بود ياء متحرک ما قبل مفتوح
 قلب به الف شد رَمَاهُ شد و وزن مفرد چون
 فتحه فاء را بضمه بدل کردند رَمَاهُ شد

رَوَام در اصل رَوَامِي بود و ضمّه ياء را انداختند
 و عوض ان قنوين ملحق شد چون قنوين علم نون
 ساکنه را داشت يا نابه التقاء ساکنین افتاد
 رَوَام شد

يا کونيم در اصل رَوَامِي بود و ضمّه بر ياء ثقیل بود
 انداختند ياء به التقاء ساکنین بود افتاد رَوَامُون شد

انداختند و ياد به التفاء ساکنين افتاد روايم شد
و هرگاه با الف و لام ذکر شود يا اضافه شود لام
الفعل عطف نشود

اسم مفعول
مَرْمِي مَرْمِيَانِه مَرْمِيُون مَرْمِيَه
مَرْمِيَانِه مَرْمِيَاث مَرْمِيَم

مَرْمِي در اصل مَرْمِيُو بود اجتماع واو و ياء شد
در باب کلمه اول از آنها ساکن بود و او را قبه ياء
کردند مَرْمِي شد ضمّه ياء را کسره بدل کردند
بجهت مناسبت ياء مَرْمِي شد و همچنين است
مَرْمِي (اسم زمان و مکان) مَرْمِي در اصل
مَرْمِي بود و راغب به الف و الف با التفاء
مَرْمِي افتاد و مَرْمِي شد و هرگاه تنوين ياء شد
مَرْمِيَانِه مَرْمِيَاث مَرْمِيَم

مَرْمِي در احوال مثل اسم مکان است
مَرْمِيَانِه در اصل مَرْمِيَه بود چون مَفْعَلَة احوال
رَمِي کردند مَرْمِيَاث شد

مَرْمِيَاث در اصل مَرْمِيُو بود ياء بعد از الف
دائمه بود قلب همزه شد مَرْمِيَاث شد

اسم تفصيل از مَرْمِيَاث تا آخر
(در سر مفقود کلمه)

لفيف مفروق الوقى و وقاينه نگاه داشتن مضموم

وَقِي	وَقِي	وَقِي	وَقِي
وَقِيَا	وَقِيَا	وَقِيَا	وَقِيَا
وَقِيَا	وَقِيَا	وَقِيَا	وَقِيَا
وَقِيَا	وَقِيَا	وَقِيَا	وَقِيَا

مثل مَرْمِي احوال شد و مَرْمِيَاث شد
مَرْمِيَاث مَرْمِيَاث مَرْمِيَاث مَرْمِيَاث

اَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ رَمُوْا اَعْلَالًا شُعْرًا مِّمَّا رَمَيْتُمْ مَعْلُوْمًا
 يَقِيْ | يَقِيْ | يَقِيْ
 يَقِيَان | يَقِيَان | يَقِيَان
 يَقِيُوْنَ | يَقِيُوْنَ | يَقِيُوْنَ

اصل انها يوقى يوقيان الخ بود فاء الفعل
 حكم مثل را دارد در اعلال تقين واحده غايه
 باجمع مؤنث ان در صورت يكسان و در تقدير
 مختلف است تقين واحده غايه بروزن تقين
 و جمع مؤنث بروزن تقين مجهول مضارع
 يوقى نافر مثل يوقى اعلال شود
 امر غايب | امر حاضر

يَقِيْ | يَقِيْ | يَقِيْ
 يَقِيَان | يَقِيَان | يَقِيَان
 يَقِيُوْنَ | يَقِيُوْنَ | يَقِيُوْنَ

قاف در اصل تقى بود و نادر است كه در بعضى
 قاف متحرك بود و نادر است كه در بعضى

و نادر است كه در بعضى قاف لام الفعل قى شد
 و در وقف گویند قه زیرا كه وقف بر
 يك حرف ممكن است يا مكسك در آخر
 مفردش را در دند قه گویند مؤكده بنون ناكيد
 ثقبه قين قيان قين قين قيان قين مؤكده
 بنون ناكيد ثقبه خفيه قين قين قين مجهول
 لم يق كم يقيا كم يقوا الخ مجهول كم يوق
 نفي و استفهام معلوم و مجهول و نعت و نونات
 ناكيد واضح است (درسى ۲۷۲)

اسم فاعل و اق و اقيا و اقون و ق و قى و قاه
 و اقية و اقيا و اقيا و اقيا و اقيا و اقيا
 اذ ان كه فاء الفعل و لام الفعل و اق

شده اسم مفعول و ق و قى و قى و قى و قى و قى
 الخ چون قى و قى و قى و قى و قى و قى
 قى و قى و قى و قى و قى و قى

را بجهت کثره استعمال حذف کردند و چون اول
کلمه که فاء باشد متحرک است از همزه وصل متعنی
شدن او را حذف کردند خذ شد و این حذف در
مثل خذ و کل واجب است بجهت اکثریه استعمال
این دو کلمه واجب نیست (درس ۸۷۵)

مهور العین صحیح السؤال پرسیدن مثال
یئس اصال جا بر است که حرکت همزه را بین
دهند همزه را بجهت تخفیف حذف کنند پس از
نقل حرکت بوی بین احتیاج همزه وصل نباشد
ان نیز حذف نشود صل کرد و جمیع نصایف چون
منع باشد مهور الام صحیح القراءة خواندن
قرء یقرء تمام نصایف باندکى عامل ظاهر شود
مهور اللین مثل الوده زنده در کور کردن
مانند و عهد یعهد است

مهور الام الحرف الحرفی آمدن
در سماع

جاء یجیء لیجیء حی لایحی کما یحی اسم فاعل
جاء که در اصل جائی بود یا بعد از الف زاید
واقع شده بود قلب همزه شد جائء شد همزه دوم
بجهت تخفیف قلب بید شد جائء می شد ضمّه بر یاد
ثقیل بود حذف کردند یاء بالنف و سلفین افتاد
جاء شد باقی واضح است مهور الفاء ناقض لربا
ب فعل یفعل انی یأتی چون رمی ابر می آورد
امر حاضر کوئ آبیت اصلی است بود همزه برای
کره ما قبل قلب بیاید است شد مهور العین لفیف
مفروق از باب فَعَلَ یَفْعَلُ الْوُحْدُ وَعَدَّ كَرْنِ وای
تأبی چون و قی یقی امر حاضر ایا او اری
ایا این چون ق اسم فاعل واء اسم مفعول
مُؤَرَّی مهور الفاء لفیف مفروق از باب فَعَلَ
یَفْعَلُ التَّأْنِی جاکر فنی آوی
امر حاضر ایا فاعل اسم فاعل واء اسم مفعول
در سماع

مضارع است آنکه دو حرف اول از یک جنس
باشد چنانکه اگر همزه ساکن باشد و حرف ماقبل آن
همزه نباشد جایز است قلب آن همزه نباشد بجنس
حرکت ماقبل آن چون بَا نَمَزْ دُو نَمَزْ و اگر دو همزه
در یک کلمه جمع شوند که همزه دوم ساکن باشد و
است بتبدیل همزه دوم بجنس حرکت ماقبل
آن چون آمَن اَوْ مَن اِیْمَانُ هرگاه همزه متحرک باشد
و حرف پیش از آن مدّه نداشته بود یعنی و او ساکن
ما قبل مضموم و باء ساکن ماقبل مکور که از حروف
اصول کلمه نباشند همزه را منقلب بآن و او و یا کرده
پس از آن مدغم کنند چون مَقْرُوْنٌ که در اصل مَقْرُوْنٌ
بر وزن مفعول بوده و نَبِیٌّ که در اصل نَبِیٌّ بر وزن
فَعِیلٌ بوده و همزه را بجنس حرکت ماقبل قلب کردند پس
از آنکه دو حرف اول از یک جنس نباشند درسی ۷۷ م
مضارع است آنکه دو حرف اول از یک جنس
باشد چنانکه اگر همزه ساکن باشد و حرف ماقبل آن

یا اول ساکن دوم متحرک یا یکی این یعنی
اول متحرک دوم ساکن در سیم ادغام متمم است

و در دومی واجب و در اول گاهی واجب است
و هر گاهی جایز (ادغام) در اصطلاح پنهان کردن
حرف اول از هم دو جنس است که ساکن است در ثانی
حرف اول را مدغم و دوم را مدغم فیه گویند
و ادغام در مضاعف و غیر مضاعف هر دو آید
اگر دو حرف هم جنس متحرک باشند اگر ماقبل حرف
اول حرف صیغ و متحرک است حرکت او را در وقت
ادغام حذف کنند چون مَدٌّ که در اصل مَدَدْ بود
و اگر حرف صیغ و ساکن است حرکت حرف اول را پنهان
چون مَدٌّ که در اصل مَدَدْ بود و گاهی حرف اول
متحرک است و حرف دوم ساکن در سیم ادغام متمم است

درس هفتم

مضارع التثنية ما می معلوم

مَدَّ	مَدَّتْ	مَدَّتْ	مَدَّتْ
مَدَّا	مَدَّانَا	مَدَّانَا	مَدَّانَا
مَدُّوا	مَدُّوْا	مَدُّوْا	مَدُّوْا
مَدُّوْا	مَدُّوْا	مَدُّوْا	مَدُّوْا

درج صیغه اول که هر دو حرف تضعیف منحرک بود
دند حرکت حرف اول را حذف کردند و آنرا
در حرف دوم ادغام کردند در نه صیغه دیگر
چون حرف دوم ساکن بود به فک ادغام خوانند
همچنانست ماضی مجهول چون مَدَّ مَدَّانَا مَدَّوْا

مَدَّ	مَدَّتْ	مَدَّتْ	مَدَّتْ
مَدَّا	مَدَّانَا	مَدَّانَا	مَدَّانَا
مَدُّوا	مَدُّوْا	مَدُّوْا	مَدُّوْا
مَدُّوْا	مَدُّوْا	مَدُّوْا	مَدُّوْا

تضعیف منحرک
تضعیف منحرک
تضعیف منحرک

اول را قبل دادند و ادغام کردند در دو صیغه
جمع مؤنث که مَدُّوْا و مَدُّوْا است چون حرف دوم
ساکن بود بفک خوانند بهم چنانست حکم مضارع مجهول
بالتفاوت چون مَدَّ و مَدَّانَا مَدُّوْا ناظر

درس نهم

لَمَدَّ بضم اضر لَمَدَّ بفتح اضر (لَمَدَّ) بکسر اضر
لَمَدَّ لَمَدَّوْا لَمَدَّوْا بضم اضر لَمَدَّ بفتح اضر
لَمَدَّ لَمَدَّوْا در مفرد امر غایب اگر عین الفعل مضارع مضموم
باشد چهار وجه است یا ضمه دهند چون لَمَدَّ یا فقه دهند چون
لَمَدَّ یا کسر دهند چون لَمَدَّ یا ادغام کنند چون
لَمَدَّ و کوئیم لَمَدَّ در اصل مَدَّ بود لام امر در آمد
و اضر را بر م داد چون دالی اول حکم ادغام ساکن
بود التماس کنین شد بجبت دفع التماس کنین یا
اضر ضمه در مام بمنه بجبت عین الفعل کوئیم لَمَدَّ بضم
مَدَّ بفتح اضر لَمَدَّ بفتح اضر لَمَدَّ بفتح اضر لَمَدَّ بفتح اضر
دریم بجبت قاضی را ساکن مَدَّ بفتح اضر لَمَدَّ بفتح اضر

با آنکه افعال مکتوبه کونیم لکن در هرگاه عین الفعل مضارع
یا مفتوح یا مکسور باشد و وجه جازات فتح آخر چون
لَيَفْرِزُ لَيَعْضُ و کسره آخر چون لَيَفْرِزُ و لَيَعْضُ و کسره
افعال چون لَيَفْرِزُ و لَيَعْضُ و در غیر مفرد بوجه
جازات چون لَيَفْرِزُ لَيَعْضُ و همچنین است حکم هر مفرد
ی که مجزوم باشد بجز واحد مخاطبه امر حاضر
بضم آخر بجز امر مضارع و بکسر آخر افعال ماضی
مُذَاهِدُونَ در درسی ۸ ۱

در امر حاضر در مفرد مذکر آن چهار وجه جازات
اگر عین الفعل مضارع مضموم باشد و سه وجه است
اگر مضموم یا مکسور باشد و در بقیه یک وجه است
چنانچه ذکر شد (مجموع امر) لَيَفْرِزُ لَيَعْضُ بحركات
ثلاث لَيَفْرِزُ لَيَعْضُ افعال بقیه و اینها را
لَيَفْرِزُ و لَيَعْضُ بحركات ثلث لَيَفْرِزُ لَيَعْضُ افعال
لا افعال بحركات ثلث لَيَفْرِزُ لَيَعْضُ افعال
افعال لَيَفْرِزُ لَيَعْضُ افعال لَيَفْرِزُ لَيَعْضُ افعال

لا افعال بحركات ثلث لَيَفْرِزُ لَيَعْضُ افعال
بحركات ثلث لَيَفْرِزُ لَيَعْضُ افعال حکم مجزوم
و اینها را واضح است با دینی تا تل

در نسی مؤکد بنون ناکه ثقیله

لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ

در نسی مؤکد بنون ناکه خفیفه

لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ	لَيَفْرِزُ

در نسی مؤکد بنون ناکه خفیفه
لَيَفْرِزُ لَيَفْرِزُ لَيَفْرِزُ لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ لَيَفْرِزُ لَيَفْرِزُ لَيَفْرِزُ
لَيَفْرِزُ لَيَفْرِزُ لَيَفْرِزُ لَيَفْرِزُ

بت گذارند نحو تَبَايَ الْأَرَى رَبِّكَ تَمْثَارِي

درس ۱۱۱ (۱)

فَوَالْفَعْلُ در باب افتعال هرگاه واو یا یا و یا همزه باشد جزایست قلب بت و شود و در تاء باب افتعال ادغام شود چون اتَّعَدَ که در اصل اَوْتَعَدَ بوده و او را بیاد و صایا را بتاء قلب کردند یا کو شیم و او را قلب بنه کردند و اَرْتَرُ که در اصل ایتسر بوده و اَرْتَرُ که در اصل اَوْتَرُ بود همزه را بیاد و یا ع را بتاء قلب کردند و او و یا و فَوَالْفَعْلُ باب افتعال جزایست که در مضارع معلوم قلب بالف شود چون يَاتَعَدُ و يَأْتَرُ (درس ۱۱۴)

بر آنکه بعضی ابواب فعل ثلاثی مجرد در اهفت باب دانسته اند شش باب در درس را ذکر شد باب هفتم فَعَلَ يَفْعُلُ بضم عین ماضی و فتح عین مضارع

کتاب یسین در باب ۹۰

در فعل ثلاثی مجرد که بیاد شده که چون در باب افتعال نقل کردند که در این عمل باب افتعال است چون

چون اَلَّتْ بر او افتادند و العرض اشکارا کردن الکتب بر او افتادند و الاعراض اشکارا شدن زوزن گفته شود می از برای این دو نیت (درس ۹۱)

بفت لفظ است که اسم فاعل باب افتعال این بر وزن فاعل آمده (۱) الابقال کیه بر آوردن اَبْقَلَ يَقْلُ (۲) الالراس زرد شدن برگ درخت اَوْرَسَ يَوْرَسُ (۳) الایقاع موالیدین کودک و نزدیک بلوغ رسیدن اَيَّعَ يَوْرَعُ يَأْفَعُ (۴) الاحمال خنک سالی رسیدن اَحْلَ يَحْلُ ماحل (۵) الاعضاء تارک شدن شب اعضی يَعْضُ غاض (۶) الاعشاب بر گیاه شدن اَعْشَبَ يَعْشَبُ (۷) الاقرب نزدیک گردانیدن اقْرَبَ يَقْرُبُ قَارِبُ یک لفظ است که اسم مفعول باب افتعال این بر وزن فاعل آید اَلْأَسْمَاءُ جرانیدن اَسْمَاءُ يَسْمُو سَمُو آمده مفعول

درس ۹۲ (۱)

مانده لفظ است که اسم مفعول باب افتعال این بر وزن فاعل آمده (۱) الابقال کیه بر آوردن اَبْقَلَ يَقْلُ (۲) الالراس زرد شدن برگ درخت اَوْرَسَ يَوْرَسُ (۳) الایقاع موالیدین کودک و نزدیک بلوغ رسیدن اَيَّعَ يَوْرَعُ يَأْفَعُ (۴) الاحمال خنک سالی رسیدن اَحْلَ يَحْلُ ماحل (۵) الاعضاء تارک شدن شب اعضی يَعْضُ غاض (۶) الاعشاب بر گیاه شدن اَعْشَبَ يَعْشَبُ (۷) الاقرب نزدیک گردانیدن اقْرَبَ يَقْرُبُ قَارِبُ یک لفظ است که اسم مفعول باب افتعال این بر وزن فاعل آید اَلْأَسْمَاءُ جرانیدن اَسْمَاءُ يَسْمُو سَمُو آمده مفعول

بت ک
فاد
باشد
ادغام
بیاض
و ا ر
بود
باب
شود
بد
باب
هفتم
لبی

(۸) راضی و مبتلای زکام کون ارضی مضور
(۹) راجح نام

(۹) راجحاً منب اور بن اَحمَکَ یَکُمَ مَحْصُومٌ

(۱۰) در تمام اندوه ناگهانی خفته اند و اسل یکن

(۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰)

دلا جان کرانیدن این یه خنونی
دلا بجای دست کردن او جگر بوجده موجود

دلا بجا دست کردن او بجهت یزید موجود
دلا به نیکبخت گردانیدن اسعد سعد معز

الف باب مفاعله وسین استفعال کاه باشد

خروج زید و استخراج مت النسخه على يد اهل الكتاب

... ريد و اسم حقه تمت النسخة على يد اقل الناس

تتمتع بكتبه في دار الكتب العامة

[Faint handwritten notes at the bottom of the page.]

